شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال هفدهم
۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۵
۱۵ ذی‌القعده ۱۴۴۷
شماره ۴۷۵۰

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۲۸:۲۵	غروب آفتاب	۱۸:۲۰:۴۰	اذان مغرب	۱۸:۴۰:۱۶
نیمه شب شرعی	۲۲:۴۰:۵۵	اذان صبح فردا	۰۳:۰۱:۱۱	طلوع آفتاب فردا	۰۴:۳۶:۱۱

حدیث روز

پیامبر اکرم (ص):

سخن حکمت آمیزی که مؤمن آن را می شنود و به کار می بندد از عبادت یك سال بهتر است.

الزهد لابن المبارك: صفحه ۴۸۷، حدیث ۱۳۸۶

روایت اول

بازگشت به عصر اساطیر

محمود حبیبی کسبی
شاعر و نویسنده

عجب روزگار غریبی است. ضحاک قمارباز کودک خوار که عصاره تمام رذالت های تاریخ ۲۵۰ساله سراسر ننگ و نیرنگ غرب وحشی است. ایران و چندهزار سال تمدن و تاریخ پرافتخار این دیار را تهدید می‌کند! مردک بعد از اینکه مردم ایران کمک های آتشین و خونینش را به انضمام تودهنی های محکم پس فرستادند، تهدید کرد که می خواهد ایران را به «عصر حجر» بازگرداند. غافل از اینکه ما حالا خودمان بازگشته ایم. اما نه به عصر حجر، بلکه به «عصر اساطیر». ما این روزها بازگشت اسطوره های ایران را زندگی می کنیم. ما امروز خود خود اسطوره ایم.

بی برق و آب و گاز، حتی بی هوا؛ سهل است
یک لحظه اما زندگانی بی «وطن»؛ هرگز

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این فوج کاوه های آهنگر ماست. این علم دارانی که هرشب درفش کاویانی ایران را به دست می گیرند و با شهریار فرهمندشان بیعت می کنند. در خیابان های شهر، انسان خواران اپستینی و ضحاکان اورشلیم را به بند می کشند. ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این بسیج سیاوش های پاک ماست که هر شب در ایست بازرسی زیر رگبار آتش می ایستند و حقانیت وطنشان را ثابت می کنند و اجازه نمی دهند سودابه های سودازده ایران را به آتش بکشند. این سوگ سیاوشان شهید ماست که خون پاکشان را نثار می کنند تا خون در رگ خیابان های ایران به جوش آید و نقشه فریب افراسیاب های سیا و موساد نقش بر آب شود.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این سپاه آرش های کمان‌گیر ماست که تنشان در شهرهای زیرزمینی و روحشان بر فراز ثریا نغمه جهاد می خواند. این آرش های عرشی هر نفس آغوش به مرگ می گشایند و جان در چله کمان می گذارند و از مرزهای قدسی حرم ایران پاسداری می کنند.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این سپاه آرش های کمان‌گیر ماست که تنشان در شهرهای زیرزمینی و روحشان بر فراز ثریا نغمه جهاد می خواند. این آرش های عرشی هر نفس آغوش به مرگ می گشایند و جان در چله کمان می گذارند و از مرزهای قدسی حرم ایران پاسداری می کنند.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این ارتش رستم های داستان ماست که پا در رکاب رخش بادپیما می نهند و در پلک برهم زدنی هفت خان را درمی نوردند، تا جگر جادوگر صهیونی را بدرند و پشت دیو سپید آمریکایی را به خاک بمالند.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این کشتی گرشاسب های ماست. این کوه های نستوه که استقامت دنا را به دریا بردند و همراه جانشان به آب سپردند. این دریادلان تنگسیری که سِیر تنگهٔ هرمز را بر کشتی اژدهایان سد کرده اند و هر دم بی هراس از شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل، دل به دریا می زنند و سبک مغزان جزیرهٔ دیوان را از دم تیغ می گذرانند.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این دختران ایران خاتون‌اند که میدان را چون خوان و خانه می آرایند. این خروش رود و دابه های ماست که رستم های تهمتن می پرورند! این استقامت تهمینه های ماست که از داغ سهراب هایشان آب می شوند، اما خم به ابرو نمی آورند. این گردان گردآفریدهای ماست که چادر سیاه به سر می کنند و بر آستان دژ سپید می ایستند و راه بر تورانیان می بندند.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این فرامرز فرمانده داغ دار ماست، این فرامرز پسر رستم، این سید مجتبی پسر سیدعلی، که پس از عروج پدر، دستار سیادت به سر بسته و تیغ انتقام از نیام برکشیده تا تاوان خون پدر رشید و این همه سیاوش شهید را از تورانیان و انیرانیان و شغادیان بستاند و خصم را بادافرهی به سزا دهد.

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم. این سیمرغ ملت مبعوث ایران اند که بال گشوده اند و به سوی میدان نبرد پرواز می کنند. بال گشوده اند و به سوی لانچرهای آفند و پدافند پرواز می کنند. بال گشوده اند و به سوی خلیج فارس و تنگه هرمز پرواز می کنند. بال گشوده اند و به سوی قرارهای شبانه خیابان های بیعت پرواز می کنند. بال گشوده اند و به سوی قاف قرب و یکی شدن، به سوی قاف قدرت و اتحاد و به سوی قاف قیام و مقاومت پرواز می کنند، تا سیمرغ ایران بال بگشاید و پرواز کند.

ای ملت مبعوث! این «ا...اکبر»ها
کم نیست از سجیل های نقطه زن هرگز
از ترس استکبار زانو زد جهان، اما
جمهوری اسلامی ایران من هرگز

ما بازگشت اسطوره های ایرانیم، ما قنوس خواهیم شد. روزی که آتش این هنگامه فروبنشیند و غبار این معرکه را فروبنشاند، از دل خاک و خاکستر، «ما»یی تازه، «ملتی» تازه و «ایرانی» تازه در هیئت ققنوس سربرمی آورد. آن روز ما خاک و خاکستر را از رخت و رخمان پاک می کنیم، زخم هایمان را مرهم می گذاریم و لبخند می زنیم، اما امان از آن لبخند که هنوز روی صورتمان ننشسته، با شکستن بغضی کهنه درهم می آمیزد. ما تازه فرصت می کنیم برای شهیدانمان و برای سید شهیدانمان، پیرمان، پدرمان، رهبرمان، مرشدمان، برای آقایمان یک دل سیر گریه کنیم. آه که چقدر اشک قضا شده داریم؟ چقدر جنون نکرده؟ چقدر نوحه نخوانده؟ چقدر روضه نگفته؟ چقدر باید سینه بزنیم تا این داغ های تلنبار شده فروبنشیند و دل های سوگوارمان کمی آرام شود؟

ای شقایق! سیه پیوش و بسوز
گرم کن نوحه خوانی ما را
رفت آقا و زنده ایم هنوز!
بنگر سخت جانی ما را!!

باری ما بازگشت اسطوره هاییم و زندگی روزمره ما نقل اساطیر است. حتی اگر حجاب معاصرت شناخت اساطیر زنده را از ما دریغ کرده باشد، تاریخ، عهد ما را عصر اساطیر خواهد نوشت. گفتم اساطیر؟ غلط گفتم! افسانه های کاوه و سیاوش و آرش و رستم و گرشاسب و رودابه و تهمینه و گردآفرید و فرامرز کجا و اسطوره های حقیقی این روزگار، سیدنا القائد شهید و حاج قاسم و حاجی زاده و باقری و رشید و سید مجید و سید عبدالرحیم و تنگسیری و پاکپور و جوانمردان و شیرزنان گمنام امروز ایران کجا؟ یلان عصر ما واقعیت را به ساحت اسطوره بردند و اسوه شدند. تا مرگ هم بازی کودکان ما و شهادت پیشه بزرگان ما باشد. در این سرزمین مادری، مقاومت و مظلومیت و شهادت میراث پدری ماست که از سرور آزادگان، حسین بن علی به ما ارث رسیده. این میراث ابرار و احرار تاریخ است که امروز علمی در دست ماست. علمی که مکتب مقاومت ایرانی را از مرزها فراتر برده و بر مجاهدان عراق و لبنان و یمن و فلسطین و آزادگان چهارسوی عالم سایه افکنده. علمی که تا آخرین نفس آخرین آزاده عالم در اهتزاز خواهد ماند.

ما قوم سلمانیم و از نسل سلیمانی
باکی نداریم از نثار جان و تن هرگز
پایین می آید آخر آیا پرچم ایران؟
جز آن زمانی که شود ما را کفن، هرگز

اثر محمد باقر آقامیری

روایت

بخش اول یک سؤال ساده

مرتضی درخشان
نویسنده و روزنامه نگار

من عاشق غواصی هستم. زیر آب یک سیاره دیگر است انگار و آدم هایی که تجربه کرده اند، می دانند از لحظه ای که سر آدم از سطح آب پایین تر می رود و تنفس با دستگاه غواصی اسکوبا شروع می شود، آدم از دنیای خودش منفک می شود. شنا توی دریا کلا با شنا توی استخر فرق دارد و شباهتی به هم ندارند؛ آدم توی دریا درگیر موج است و با جریان آب مبارزه می کند؛ جریانی نامرئی که به اندازه یک رودخانه بی صدا قدرت دارد و این لذت عجیبی دارد. اولین بار که غواصی کردم جزیره کیش بود؛ یک تجربه آماتوری که بیشتر شبیه دیدن یک فیلم سه بعدی بود تا غواصی، اما در تجربه های بعدی کمی استقلال داشتم و نفس غواصی و شنا در آب های آزاد را بیشتر درک کردم. تجربه منحصر به فرد من اما توی ریودوژانیرو رقم خورد، شنا در اقیانوسی غریبه که امواج قدرتمندتری داشت و جریان های نامرئی رفتارهای متفاوتی داشتند. مردم توی ساحل کوپاکابانا در ریودوژانیرو شنا نمی کنند، لب ساحل آب بازی می کنند و من که از تهران رفته بودم، دوست داشتم جایی شنا کنم که پاهایم ماسه های کف دریا را فراموش کرده باشند. خیلی از ساحل دور شدم، آن قدر که دیگر آدم ها لکه های کوچکی روی سطح آب بودند. چندمتری آن طرف تر یک نفر همپای من شنا می کرد و در این فاصله از ساحل فقط ما دو نفر بودیم. نیم ساعتی توی آب بودیم و بعد با هم بیرون آمدیم. شناگر دیگر روس بود و نشستیم و بابت علاقه مشترک به شنا با انگلیسی دست و پا شکسته با هم گپ زدیم؛ او از آب های سرد شمالی گله می کرد و من از آب های گرم جنوبی تعریف می کردم. می گفت از آن سر دنیا آمده این سر که فقط شنا کند و من می گفتم آمده ام که دنیای این طرف اقیانوس را ببینم. از لذت غواصی در جزایر خلیج فارس برایش گفتم، از مرجان های رنگی لارک، از دلفین های هنگام، از ماهی های کیش و خاک هرمز. دست آخر سؤالی پرسید که تا الان توی ذهنم مرور می کنم: «شما که خلیج فارس به آن خوبی را دارید، چرا می آیید تا اینجا؟!» قبل از این، بخش دوم سؤالش ذهنم را درگیر کرده بود که واقعا چرا می رویم تا آنجا! امروز اما به بخش اول سؤالش فکر می کنم، به آن بخش که خبری در آن مستتر بود؛ «شما که خلیج فارس به آن خوبی را دارید...» انگار که حواسم نباشد که ما خلیج فارس به این خوبی داریم و مثل یکی که از خواب بیدار شده باشم تازه یادم آمده که بله؛ خلیج فارس مال ماست و ما که خلیج فارسی به این خوبی داریم، کجا برویم بهتر از آن! ما مالک این آب هستیم. حالا قدر آن را بیشتر می فهمیم و آن را رها نمی کنیم. هیچ جای دنیا خلیج فارس ما را ندارد. و حالا اگر بنا باشد کسی جایی برود، آن ما نیستیم؛ حتی اگر آن دیگری ابرقدرت باشد.

محمود نظری

کارتون شهر

بدون شرح...

پرچم ایران امام رضا(ع)

ما اشکمان بارها سرازیر شد

آنچه می خوانید روایتی است درباره پویش مردمی «پرچم زمین نمی ماند» که در میانه های جنگ تحمیلی سوم به راه افتاد و تا همین لحظه برقرار است.

مادر با غرور گفت: بله من افتخار می‌کنم. زمان کرونا مشکل ریوی پیدا کردم و تا دم مرگ رفتم. از اون سال تا الان این دخترکار و همه چی روگذاشته کنار به خاطر من و عصای دست من شده همه جا. من از اول انقلاب تا الان در همه راهپیمایی ها بودم از موقع کرونا به بعد این دخترم همراه من بود که مراقب من باشه. با اکراه راهپیمایی ها رو میومد ولی میومد و دست من رو می‌گرفت.

از زمانی که رهبر شهید شدند شبی نیست که تو خیابونا نباشه و پرچم دستش نباشه. هر شب هست و تا ساعت ۱۱، ۱۲ شب پرچم داری میکنه. بعضی شب ها منم با خودش می بره ولی ملاحظه جسمی من رو میکنه، زود برمی‌گردونه خونه و خودش دوباره میره. الان افتخار می‌کنم که اومد زیر پرچم ا... وایستاد. گریه امانش نداد.

چند لحظه بعد گفت: این دختر سربلندم کرد. و با صدایی که حمایت مادرانه به همراه داشت گفت: دید آدم ها متفاوته و هر کسی با یک نقطه نظر به مسائل نگاه میکنه ولی این تفاوت ها مانع ما نمیشه خدا بزرگه. خداروشکربه خدا آقا رو دیر شناختیم. من خودم دیر شناختم. ولی واقعا افتخار می‌کنم تو ایران زندگی می‌کنم. ایرانی هستم. بعد با انرژی مضاعفی ادامه داد که: اون موقع که مردم خبردار شدن که آقا شهید شدن یک دفعه ریختن تو خیابون سیلی از جمعیت. این یک برکته. از اون شب به بعد خود مردم ریختن بیرون. کسی بهشون نگفت بیان تو خیابون. از قبل هماهنگ و برنامه ریزی شده نبود که مردم تو خیابون باشن. یک غیرت ملی بود. قلبم تند تند می زد و دلم آرام بود. از این اقتدار مادرانه انرژی گرفته بودم و گفتم: ما زیر این پرچم واقعا مردم عزیزی رو دیدیم مثل شما. واقعا افتخاره برا ما. دعای مادرانه اش هنوز تو گوشمه که گفت: ان شاءا... شما سرفراز باشید. زیر پرچم ا... باشین.

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

مظلوم و دیگر هیچ

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

مظلومیت ما در جنگی که به ما تحمیل شده است، نه فقط از این روست که ما داریم از سرزمین و موجودیتمان دفاع می‌کنیم، و نه فقط از این جهت که در جنگی ترکیبی از چندین و چند جهت بر ما فشار می‌آورند. نظامی و اقتصادی و شناختی و... و نه تنها از این رو که دشمنان ما از پلشت ترین شیوه ها. از ترور گرفته تا حمله به مدرسه و دانشگاه و کارخانه و پل، در جنگیدن استفاده می‌کنند؛ بلکه بخش بزرگی از مظلومیت ما از بابت نابرابری ابزارهای جنگی است؛ ناترازی و نابرابری ابزارهایی که ما و آن ها در جنگ از آن بهره می‌گیریم. می دانیم که آمریکا و اسرائیل در تولید هوش مصنوعی و بهره برداری از آن سرآمدند. استفاده شیطانی از هوش مصنوعی در شناسایی اشخاصی که قصد ترورشان را دارند و مکان هایی که در فهرست بمباران اند، در هدایت پرنده های مهاجمشان و ردیابی پرنده های ما، و بسیاری استفاده های دیگر، که شاید به مخیله ما هم خطور نکند. بهره بردن این سطح و لول هوش مصنوعی در عملیات نظامی، چیزی که ما از آن بی بهره بودیم، موجب نابرابری این جنگ نابرابر شد، و دفاع را به دفاعی مظلومانه تبدیل کرد.

اما استفاده از هوش مصنوعی به فاز نظامی جنگ منحصر نبود. دشمن ما در جنگ فرهنگی و مفهومی و شناختی هم از این برتری اش بهره برد. «کانون زنان ایرانی» اخیرا از این فریب پرده برداشت. با افشای ساختگی بودن یک ویدئو، که در آن چند زن ایرانی از تجاوز به خود حین دستگیری گفته بودند. ویدئوهایی که اسرائیلی ها می سازند و آمریکایی ها (مثلا خود شخص شخیص ترامپ) بازنشر و برای توجیه تهاجم از آن ها استفاده می‌کنند. ویدئوهایی که عواطف مخاطب را تحریک می‌کنند و آن ها را بر می انگیزند تا با براندازان. که در این شرایط چیزی جز پیاده نظام دشمن نیستند. هم صدا شوند.

مظلومیم. داریم با دست خالی از خودمان در برابر دشمنی همه فن حریف دفاع می‌کنیم. آه مظلوم را شنیده اید؟ اثر می‌کند.

گرام گردی

ایران ارتش رو به افول آمریکا را رسوا کرد

نیویورک تایمز در مقاله ای که به تازگی منتشر کرده درباره ضعف ارتش آمریکا نوشته و اذعان کرده است، ارتش آمریکا رو به افول بود، ولی جنگ ایران باعث شد همه از این واقعیت خبردار شوند. ایران کنترل تنگه هرمز را به دست گرفته و موشک ها و پهپادهایش همچنان متحدان آمریکا را در منطقه تهدید می‌کند. ایران همچنین، در مذاکرات هم قوی تر ظاهر شد. این واقعیت، آسیب پذیری های آمریکا را آشکار کرد و نشان داد که آمریکا خود را برای جنگ های مدرن آماده نکرده است.